سنت ،اصلاح و تجدد

مسعود فاضلی

اشاره:
کتاب «سنت و مدرنیسم» اثر صادق زیباکلام دو سال پیش به چاپ رسید، موضوع این کتاب ریشه‌یابی علل شکست کوشش‌های اصلاح‌طلبانه و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار است. نوشتار زیر برداشتی انتقادی از کتاب یاد شده است که نویسنده در این نوشته سعی دارد مطالب این کتاب را به صورت عمیق و ریشه‌ای مورد نقد و بررسی قرار دهد این مطلب را می‌خواند.

گروه اندیشه

سنت و مدرنیسم کتابی است در «ریشه‌یابی علل شکست کوشش‌های اصلاح‌طلبانه و نوسازی سیاسی در ایران عصر قاجار» در کتابی که اکنون موضوع بحث ماست، نویسنده کتاب دو تز اصلی را پیش می‌نهاد:

نخست اینکه دوران قاجار دوران رکود و جمود محض نبوده است. در این دوران حکومت (به ویژه در عصر ناصرالدین شاه) تلاش های متعددی برای رفرم را آغاز می کند. گرچه این تلاش ها در نهایت به شکست می انجامند و آنگاه که پادشاه رفرم را نافی قدرت مطلقه خود می یابد، سیاست رفرم را متوقف می سازد. باید توجه داشت که بدون این سیاست رفرم انقلاب مشروطه پا نمی گرفت. سیاست رفرم دوران قاجار درآغاز امر متاثر از فشار از پایین و حرکت های اعتراضی توده‌ای نیست. بر عکس جنبش رفرم حکومتی برای نخستین بار ایران خرافه زده را با ضرورت تغییر آشنا ساخت. در مراحل آغازین تنها برخی از نخبگان و یا زبدگان سیاسی ایران بودند که به سبب آشنایی (هر چند محدود) با روشنگری غرب و همچنین درکی دوراندیشانه از شرایط سیاسی ایران، دریافتند که بدون تحولات اجتماعی نمی توان قدرت را حفظ کرد. اما این جنبش نخست مردم را با اندیشه تحول و تجدد آشنا ساخت و سپس شکست این جنبش به حرکت مشروطه انجامید. زیباکلام از چهار جریان رفرم نام می برد: اصلاحات عباس میرزا، اصلاحات امیرکبیر، اصلاحات عصر سپهسالار و بالاخره مهم تر از همه نهضت مشروطه. از این چهار جریان تنها نهضت مشروطه حرکتی «مردمی» بوده است که کوشید از طریق جنبش اجتماعی دولت را دگرگون سازد. حرکت های اصلاحی پیش از آن از درون ساختار دولتی آغاز شدند. زیباکلام می افزاید که اگر این اصلاحات نتوانستند موفق شوند به واسطه «خیانت» و «سرسپردگی» نبود، «بلکه جریان نوگرایی و اصلاح طلبی از قدرت و صلابت لازم برخوردار نبود و درنهایت آن بخش از جامعه که بیشتر پای در گذشته وسنت داشت، در برابر آن تغییرات مقاومت کرده و در نهایت از این پیکار هم‌افق بیرون آمد.»(ص ۱۱) تحلیل زیباکلام تا همین نقطه دو پرسش مهم را بر می انگیزد: نخست اینکه اگر، علی رغم تلاش های رفرمیست های قاجار، جامعه توان دگرگونی نداشت جنبش مشروطه راچگونه می توان توضیح داد؟ آیا آن بخش از «جامعه» که بیشتر «پای در گذشته وسنت» داشت در نظام قاجار تبلور نمی یافت؟ به خاطر داریم که روزگاری نیروهای چپ گرا در ایران دولت راغارتگر و بی کفایت و نوکر صنعت و ملت راقهرمان و شریف می دانست. آیا برخی از نویسندگان ایرانی دچار مطلق اندیشی دیگری نشده‌اند که در آن دولت رفرمیست و روشن‌اندیش قلمداد می شود و ملت نادان و جاهل؟ پرسش دوم اینکه اگر ایران در مجموع جامعه‌ای ایستا و کم تحول بوده است چه عاملی رفرم را در دستور کار قرار می دهد؟ زیباکلام می گوید: «عنوان شده که گویا اصلاح طلبان صرفا تحت تاثیر آنچه که در مغرب زمین دیده‌اند به سمت اصلاحات رفته‌اند. کتاب ضمن آنکه اساسا بخشی را به تاثیر اجتماعی غرب در پیدایش فکر اصلاحات تخصیص داده است، مع‌ذلک از این نکته اساسی نیز غفلت نکرده است که به هر حال زمینه های به وجود آمدن اصلاحات همانا اوضاع و احوال اجتماعی ایران بوده است.» (ص ۱۳) اما تا بدینجا ما با پاسخ قانع کننده‌ای روبه رو نیستیم. البته که می توان همه چیز را در شکلی کلی با «اوضاع و احوال اجتماعی ایران» توضیح داد. می توان گفت که رفورم، زاده اوضاع و احوال اجتماعی ایران بوده است و سپس شکست رفرم نیز زاده همین اوضاع واحوال بوده است.

زیباکلام از آغاز می پذیرد که مراد او از تحولات درونی ایران حرکت توده‌ای نیست: زیرا هر چند این حرکت زمینه ساز انقلاب مشروطه است، در اوان حکومت قاجار نمی توان از چنین جنبشی سخن گفت. بدینسان تحول از «بالا» آغازمی شود. جناحی از دولتمردان می پذیرند که رفرم لازمه حفظ قدرت است. اما واژه‌های «رفرم»، «کنستی توسیون» و... همه واژه‌هایی غربی‌اند. چه سند تاریخی وجود دارد که نشان دهد پیش از و جدا از، آشنایی ایران با مغرب زمین، مفاهیمی مانند آزادی بیان و حقوق فردی و تساوی حقوقی مطرح بوده‌اند؟ بر عکس، در چارچوب تفکر سنتی اسلامی نمی توان پذیرفت که یک مسلمان با شخصی بهایی، حقوقی برابر دارند. پس آیا این تز آدمیت منطقی است که آشنایی با فرهنگ غرب وسکولاریسم آن راعامل اصلی دگرگونی ایران می یابد؟ مهمتر اینکه با فاصله زمانی اندکی پس از شروع رفرم در درون نظام، یک نیروی روشنفکر سکولار در جامعه ایران شکل می گیرد که علی رغم قلت عددی خود نقشی مهم در تحولات بعدی (و از جمله انقلاب مشروطه) ایفا کرد. به نظرمی رسد زیبا کلام به اصلاحات درون حکومتی (اکثر که قطعا مهم بوده‌اند) بیش از حد لازم و به جنبش روشنفکران سکولار بیرون از حکومت کمتر از حد لازم، بها می دهد. به این نکته باز خواهیم گشت.

پس گفتیم که تز نخست کتاب این است که دوران قاجار دوران رکود محض نبوده است. تز دوم کتاب درباره نقش روحانیت در دوران قاجار است. طی دوران قاجار نقش وقدرت روحانیت نه تنها افزایش می یابد، بلکه متحمل تغییری کیفی می شود: «در مقطعی (اوایل حاکمیت قاجارها) مذهب اهرم مهمی در جهت تثبیت آنان به شمار رفته است و درمقطع بعدی (اواخر حاکمیت آنان) به یکی از اصلی ترین محمل های مخالفت با آنان بدل می شود.»(ص ۱۳) باید توجه داشت که زیباکلام خود به جنبش رفرم حکومت فعلی ایران تعلق دارد و پولمیک او دراین کتاب اساسا با جناح افراطی مذهبی حکومت ایران است. زیباکلام، خطاب به این گروه، یادآور می شود که نقش روحانیت در دوران قاجار نقشی همواره ترقیخواه و انقلابی نبوده است. این یادآوری، در چارچوب مباحثات سیاسی - تئوریک کنونی ایران، کاملا به جاست. اما شاید بتوان گفت که زیباکلام از بینش غالب نیروهای مذهبی که در بازسازی وقایع تاریخی خود را مرکزی می پندارند و جنبه های انقلابی میراث خود را برجسته و جنبه های گذشته گرا و سازشکار را کم رنگ می سازند، کاملا فاصله نگرفته است. البته او می پذیرد که علاوه بر تحولات درونی ایران که او از آن به عنوان عامل عینی و در ضمن اصلی جریان اصلاح طلبی نام می برد، یک عامل ذهنی نیز وجود داشته است که بدون آن رفرم منحقق نمی گشت. این عامل ذهنی در آغاز اساسا آشنایی با فرهنگ و تمدن غرب بوده است. اما او در اینجا جبهه دومی می گشاید و آن پولمیک با برخی تاریخ نگاران سکولار همانند آدمیت است که آشنایی با روشنگری مغرب زمین را مهمترین تحول ایران قرن نوزدهم انگاشته‌اند. در پایان بحث به نظرات آدمیت نیز اشاره خواهد شد.

زیباکلام می افزاید که انقلاب مشروطه حادثه‌ای بسیار مهم در تاریخ ایران بوده است ونباید شتابزده آن رایک شکست تاریخی تلقی کرد. اصل تفکیک قوا، نظام انتخاباتی و مسئولیت پذیر بودن حکومت، اینها همه دستاوردهای آن انقلاب بوده‌اند. من تصور می کنم که نکته بسیار مهمی که باید در اینجا افزوده شود و تا حدی از نظر زیباکلام دور می ماند این است که درانقلاب مشروطه برای نخستین بار درتاریخ ایران جنبشی پدیدار شد که هدف اصلی آن نه سرنگونی حکومت باطل وبرقراری حکومت حق بلکه محدود ساختن قدرت بود. برای اینکه اصطلاح کاربرد شده از سوی توماس کهن را به کار برده باشیم، این واقعه یک Paradigm shift بسیار مهم در جنبش های اجتماعی ایران بود و این Paradigm shift تنها بایک نگرش سازگاری دارد وآن هم لیبرالیسم سیاسی است. بدین لحاظ شاید بتوان گفت که گفتمان سیاسی انقلاب مشروطه پیشه‌وتر از گفتمان سیاسی بیست سال اخیر ایران است. به ویژه مباحثی که درمجلس اول مشروطه، به هنگام تصویب قانون اساسی، در می گیرند حاکی از درک عمیق برخی ازنمایندگان از این مقوله اند. در انقلاب مشروطه، چنان که گفتیم برای نخستین بار مفهوم حکومت محدود و یا government Limited جایگزین حکومت حق می شود. حکومت حق الزاما تضادی با دیکتاتوری ندارد. بر عکس، اگر حکومت حق است باید بر اختیارات آن افزود. رهبران مشروطه، اما، بدین نتیجه رسیدند که راه حل در پایان حکومت قاجار نیست بلکه در مشروط ساختن آن است. شاید بتوان گفت که این تا حدودی ناشی از فقدان رادیکالیسم سیاسی رهبران انقلاب بوده است و شاید حتی بتوان افزود که این فقدان رادیکالیسم زمینه را برای شکست بعدی انقلاب هموار ساخت. اما این نکته را نمی توان نادیده انگاشت که در انقلاب مشروطه برای نخستین بار سه گرایش مدرن، سکولار و لیبرال با دموکراتیک در کنار دیگر قرار گرفتند. نظام کنونی ایران نشان‌دهنده آن است که یک نظام می تواند برای اصحاب قدرت درجه‌ای از دموکراسی را مراعات کند بی آنکه الزاما سکولار باشد و حکومت بعث عراق (و درمواردی ترکیه) به ما یادآوری می شود که حکومت ها می توانند سکولار و مدرن باشند و دموکراتیک نباشند. پس انقلاب مشروطه حادثه مهمی است. پیش از این گفته شد که اندیشه رفرم در ایران نمی توانست بدون آشنایی با مغرب زمین پدید آید و گفتیم که زیباکلام نمی تواند نشان دهد که آن عامل عینی (داخلی) که او از آن به عنوان نیروی محرک اصلی دگرگونی نام می برد، کدام است. اما ناتوانی زیباکلام در توضیح این نکته فی نفسه حاکی از بطلان نظر او نیست. در واقع، علی رغم اهمیت فرهنگ غرب در ایران قرن نوزدهم، باید بتوانیم به دو پرسش اصلی پاسخ دهیم: نخست اینکه چرا ایران توانست نسبتا زودتر از برخی جوامع دیگر رفرم را شروع کند و به هر حال یکی از نخستین کشورهایی باشد که بیرون از حوزه تمدنی اروپا توانستند Constitutional revolution داشته باشند و دیگر اینکه چرا این انقلاب به فرجام نرسید؟ زیباکلام پاسخ به هر دو پرسش را در شرایط داخلی ایران می یابد. او می گوید که کسانی که نقش سیاسی عامل خارجی را عمده می کنند، نگرشی دارند که در هر وضعیتی صادق است و به اثبات می رسد: «اگر مشروطه موفق به ایجادیک نظام دموکراتیک مردم سالار می شد این نتیجه نفوذ استعمار غرب بود که می خواست یک الگوی غربی در ایران ایجاد کرده و دین و سیاست را از هم جدا سازد. وقتی که مشروطه موفق نشد ونتوانست به اهداف خود برسد این نیز نتیجه عملکرد استعمار بود.»(ص ۸۷)

> **● سیاست رفرم دوران قاجار درآغاز امر متاثر از فشار از پایین و حرکت‌های اعتراضی توده‌ای نیست. بر عکس جنبش رفرم حکومتی برای نخستین بار ایران خرافه زده را با ضرورت تغییر آشنا ساخت. در مراحل آغازین تنها برخی از نخبگان و یا زبدگان سیاسی ایران بودند که به سبب آشنایی با روشنگری غرب و همچنین درکی دوراندیشانه از شرایط سیاسی ایران، دریافتند که بدون تحولات اجتماعی نمی‌توان قدرت را حفظ کرد**

اما جالب اینجاست که زیباکلام ریشه اصلی غرب‌ستیزی در ایران را در رواج اندیشه مارکسیسم و گسترش فعالیت‌های تبلیغی و حزب توده ونه در مذهب و گذشته گرایی، جست وجو می کند. او می گوید که تا سال ۱۳۲۰ روشنفکران ایران شیفته غرب بوده‌اند و حال آن که با افزایش نفوذ حزب توده و عامل عقب‌افتادگی ایران تبدیل شد.» آرای چپ از مقبولیت زیادی در نزد اقشار تحصیل کرده، دانشجو و روشنفکران جامعه برخوردار بودند. از آنجا که بسیاری از اسلام‌گرایان جدید تعلق به این اقشار داشتند بنابراین طبیعی بود که آرای چپ، حداکثر با یک لعاب اسلامی وارد تفکرات جدید مذهبی شود.»(ص ۱۲۱)

البته در اینکه در ادبیات مارکسیستی ایران درکنار حمله به سرمایه‌داری حملاتی نیز به فساد و بی بند و باری غرب» می شد، شکی نیست. اما این نوع حملات دقیقا به خاطر تاثیرپذیری چپ ایران از فرهنگ مذهبی جامعه ما بوده است و نه برعکس. اما آیا ممکن است این نکته بدیهی از نظر زیباکلام دور مانده باشد؟ به گمان من پاسخ منفی است. پیش از این گفتیم که زیباکلام می خواهد باجناح ضدغرب و سنت گرای جمهوری اسلامی مجادله کند و در این مجادله چه حربه‌ای برنده‌تر از اینکه نظرات جناح مسلمان دو آتشه را به کمونیست های خداناشناس نسبت دهد و به این گروه از مسلمانان یادآور شود که نظرات غرب ستیز شما در واقع گرته برداری از کمونیست هاست؟ این برخورد زیرکانه ممکن است برخی از مخالفان قشری را مرعوب کند اما در دازمدت برخوردی خطرناک است.

اکنون به نقش و قدرت روحانیت بنگریم. زیباکلام متذکرمی شود تا پیش از عصر صفویه نه شیعیان در ایران در اکثریت بودند و نه علمای شیعه از قدرت چندانی برخوردار بودند. حتی پس از استقرار صفویه و تبدیل تشیع به مذهب رسمی، نقش علما همیشه مهم نبوده است. بسیاری از این علما از عتبات می آمدند و فارسی نمی دانستند و حکومت خود را همواره نیازمند به علما و تاییدآنان نمی دید. ظاهرا علمای شیعه در دوران غیبت امام زمان با پذیرش عملی حکومت مشکل چندانی نداشته‌اند. زیباکلام از ملااحمد نراقی نقل می کند که خطاب به مسلمین می گوید: «اگر شاه عادل است باید ازاو اطاعت کنید و اگر عادل نیست باید از خدا بخواهید که او را به صلاح آورد. (ص ۱۸۹) پس نوعی جدایی دین - دولت به وجود آمده بود. یعنی امور دنیوی در انحصار حکومت بود وامور دینی در انحصار علما. زیباکلام اضافه می کند که حتی مهری شیرازی پس از فتوای تنباکو حاضر نشد از آن فراتر رود و عزل شاه را بطلبد. (ص ۱۹۱) زیباکلام سپس اضافه می کند که با افزایش قدرت اصولیون در برابر اخباریه، نهاد مرجعت تقلید پیدا می شود و قدرت علما افزایش می یابد، به خصوص بدین دلیل که مقلدین مکلف می شدند تا مالیات های شرعی خود را به مرجع تقلیدشان بپردازند. همزمان ساختار اجتماعی اقتصادی ایران دگرگون می گردید کاهش جمعیت عشایری، افزایش جمعیت شهری، افزایش تجارت خارجی، و سرانجام آشنایی بااندیشه‌های مغرب زمین ایران رامتحول ساخت. زیباکلام در اینجا به تبعیت از نظرات آدمیت، می پذیرد که فکر اصلاحات و اندیشه تغییر در جامعه ایران در نتیجه آشنایی با غرب پدیدار گردید، و این سرانجام به تولد نهضت مشروطه منجر شد. (ص ۲۳۰) در عین حال، با شکست جریان اصلاح‌طلب داخل حکومت، یک جریان رادیکال‌تر اصلاح طلب بیرون از حکومت سربرمی آورد. زیبا کلام می پذیرد که نقش علما در جریان اصلاح طلبی داخل حکومت غالبا منفی بوده است. امام‌های جمعه تهران علیه عباس میرزا و امیرکبیر سخنان بسیار گفتند. رفورمیست های حکومتی نه تنها فرنگی مآب بودند بلکه می کوشیدند از مواجب روحانیان بکاهند و بر اراضی موقوفه مالیات وضع کنند. از سوی دیگر مخالفان رفورم، مانند میرزا آقا خان نوری مقرری علما را افزایش می دادند. تحولات اجتماعی و شکست رفرم درون حکومتی، به شکل گیری یک جریان رفرم بیرون از حکومت انجامید. ایجاد فراموشخانه یکی از این تحولات است. زیباکلام می گوید که اعضای فراموشخانه خواهان اصلاحات و ترقی بودند. با این حال آنان از نفوذ مذهب اطلاع داشتند و می کوشیدند اصلاحات علما را جلب کنند. او از ملکم نقل می آورد که: «فکر ترقی مادی را در لفاف دین عرضه داشتم تا هموطنانم آن معانی رانیک دریابند.» (ص ۲۴۶) وزنامه قانون از جمله می نویسد: «... هیچ لازم نیست که قوانین تفلیس یا رسوم پاریس را به ایران بیاوریم. همان اصولی که در اسلام موجد است... از برای ما خیلی کافی است. چیزی که الان بر عهده ما واجب است این است که بلاتامل به جان و دل بچسبیم به مجتهدین ما و نجات ما را از ارشاد او از همت ایشان بخواهیم.» (ص ۳۷۸)

البته این جای بحث دارد که این شیوه به راستی کارآمد بوده و یا این که بیشتر بذر آشفته اندیشی را پخش می کرده است. بهر تقدیر لااقل گروه‌هایی از علما فریب اسلام پناهی ملکم را نمی خوردند. از جمله حاج ملاعلی کنی (شخصی که درباره «کلمه قبیحه آزادی» بسیار داد سخن داد) به شاه نوشت: «ما دعاگویان بلکه عموم اهل ایمان عرض می کنیم که شخص میرزا ملکم را مادشمن دین و دولت دانسته‌ایم.» (۲۶۸) ناصرالدین شاه سرانجام فراموشخانه را غیرقانونی اعلام داشت. باید دانست که برخورد ناصرالدین شاه با رفرم نیز دو گانه بوده است. او از یک سو خواهان دگرگونی بود، از سوی دیگر نمی خواست از حوزه اقتدارش چیزی کاسته شود. شاهزاده ملک آرایه شرح می دهد که ناصرالدین شاه که از سفر اروپا برگشت در وصف پیشرفت اروپا بسیار سخن گفت و افزود که اروپا فقط به خاطر قانون پیشرفت کرده است. شاهزاده سپس می افزاید که: «هیچ کدام از ما حاضران که چیزی می فهمیدیم، نمی توانستیم عرض کنیم که بند اول قانون، سلب امتیاز و خودسری از شخص همایون است، و شما هرگز تمکین نخواهید فرمود. لاعلاج همه بلی بلی گفتیم.» (۲۷۸) همین ناصرالدین شاهی که رفرم می طلبید، در مواجهه با اغتشاش و خطر ناآرامی، می گوید که وزیری می خواهد که فرق میان کلم پیچ و بروکسل را نداند.

چنان که گفتیم بخش مهمی از علما مخالف تغییرات بودند. از جمله زمانی که سپهسالار به محاکم شرع دستور داد که از اجرای مجازات های بدنی و بریدن اعضای بدن خودداری نمایند، با مخالفت جمع کثیری از علما روبه‌رو شد. علما با امتیاز رویتر و احداث راه‌آهن نیز مخالفت کردند. باید توجه داشت که امثال ملاعلی کنی نه از دید ضداستعماری، بلکه از دیدی سنت گرا مخالف راه‌آهن بودند: «ساختن راه‌آهن موجب می شود که جماعت اروپایی به ایران سرازیر شوند.» (ص ۲۹۵) جالب است که احداث راه‌آهن، که در ایران نقشه‌ای استعماری نامیده شد، با مخالفت وزیر مختار انگلستان در ایران روبه‌رو شد. وی خطاب به دولت متبوع خود نوشت: «ساختن راه آهن الیته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت» و «سرنوشت تجارت عظیم انگلستان با مشرق تا حاک چین به دست هوس کاری این ملت متقلب دورو سپرده خواهد شد.» (۲۹۶) زیباکلام می گوید که در آن دوران این برنامه‌ها استعماری تلقی نمی شدند. ملکم صراحتا می گوید که سرمایه گذاری خارجی تنها راه شروع توسعه اقتصادی ایران است: «از برای آبادانی ایران کمپانی ها را باید از خارج آورد» و او حتی تا بدانجا پیش می رود که می گوید برای جلب سرمایه‌داران باید «بیش از آن که تقاضای پول شود مقداری هم پرداخت کرد تا در ایران بهره‌برداری نمایند.» (ص ۳۳۲) زیباکلام در اینجا مفصلا به مباحث اصطلاحا «ضد استعماری» اقتصادی می تازد و می گوید که نسخه های دولت سالار (نسخه های «مبارزه با سرمایه‌داری» و «مبارزه با امپریالیزم») همه شکست خورده‌اند. به هر حال برخی از مخالفان سپهسالار تا بدانجا پیش رفتند که مانند سید صالح (یکی از روحانیون تهران) او را «واجب القتل» خواندند.

عزل سپهسالار در حقیقت آغاز به پایان رسیدن یک دوره تاریخی (دوره اصلاح از درون یا انقلاب از بالا) بود. یکی از حوادثی که زمینه ساز انقلاب گردید و در آن ملت برای نخستین بار به مثابه ملت (و نه رعیت) وارد عرصه سیاست گردید، ماجرای تحریم تنباکو بود.

زیباکلام در اینجا از آدمیت انتقاد می کند که با تاکید بر این که جنبش مردمی چند ماه قبل از صدور فتوای میرزای شیرازی آغاز شده بود، نقش فتوا و روحانیت را نادیده می انگارد. جالب توجه است که زیباکلام، پس از این انتقاد، تحلیلی ارایه می دهد که دقیقا با تحلیل آدمیت مطابقت دارد. به نظر می آید که بار دیگر زیباکلام می خواهد با تاکتیک حمله به افراد سکولار بحثی را تزویج کند که به افراد سکولار تعلق داشته است. زیرا زیباکلام خود می افزاید که جنبش تنباکو با فتوا آغاز نشد. بهر تقدیر این جنبش بر نفوذ سیاسی روحانیت افزود و آن را به جنبش مردمی نزدیک تر ساخت. امثال ملکم و میرزا آقا خان کرمانی با این پدیده مشکلی نداشتند. آنها بر این باور بودند که برای به حرکت در آوردن مردم چاره‌ای جز التجا به علما نیست. آنان حتی به سید جمال پیوستند و سعی کردند میرزای شیرازی را به فتوایی دیگر که براساس آن پرداخت مالیات به دولت حرام و گناه کبیره اعلام می شد، ترغیب کنند. میرزای شیرازی با این خواست موافقت نکرد.

زیباکلام سپس به وقایع روزهای مشروطه می پردازد و در آن بار دیگر نقش علما را می شکافد. جالب است که در روزهایی که به انقلاب منتهی می شوند و تحصن رخ می دهد: تحصن طباطبایی و بهبهانی در قم (و پیوستن شیخ فضل الله به آنان)، و تحصن آزادیخواهان ایرانی در سفارت انگلستان. پس از مدت کوتاهی تعداد این گروه دوم به چهارده هزار نفر رسید. روحانیان خواستار تاسیس عدالتخانه‌ای این جنبش بر نفوذ سیاسی روحانیت افزود و آن را به جنبش مردمی نزدیک تر ساخت. امثال ملکم و میرزا آقا خان کرمانی با این پدیده مشکلی نداشتند. آنها بر این باور بودند که برای به حرکت در آوردن مردم چاره‌ای جز التجا به علما نیست. آنان حتی به سید جمال پیوستند و سعی کردند میرزای شیرازی را به فتوایی دیگر که براساس آن پرداخت مالیات به دولت حرام و گناه کبیره اعلام می شد، ترغیب کنند. میرزای شیرازی با این خواست موافقت نکرد.

زیباکلام سپس به وقایع روزهای مشروطه می پردازد و در آن بار دیگر نقش علما را می شکافد. جالب است که در روزهایی که به انقلاب منتهی می شوند و تحصن رخ می دهد: تحصن طباطبایی و بهبهانی در قم (و پیوستن شیخ فضل الله به آنان)، و تحصن آزادیخواهان ایرانی در سفارت انگلستان. پس از مدت کوتاهی تعداد این گروه دوم به چهارده هزار نفر رسید. روحانیان خواستار تاسیس عدالتخانه‌ای این جنبش بر نفوذ سیاسی روحانیت افزود و آن را به جنبش مردمی نزدیک تر ساخت. امثال ملکم و میرزا آقا خان کرمانی با این پدیده مشکلی نداشتند. آنها بر این باور بودند که برای به حرکت در آوردن مردم چاره‌ای جز التجا به علما نیست. آنان حتی به سید جمال پیوستند و سعی کردند میرزای شیرازی را به فتوایی دیگر که براساس آن پرداخت مالیات به دولت حرام و گناه کبیره اعلام می شد، ترغیب کنند. میرزای شیرازی با این خواست موافقت نکرد.

زیباکلام در پایان کتاب ترکیب مجلس اول را چنین توضیح می دهد که در این مجلس سه جریان اصلی وجود داشت: جریان لیبرال، جریان چپ و یا رادیکال، و جریان مذهبی یا شریعت خواه. او می پذیرد که جریان آخر در برگیرنده علما) پیچیده‌ترین جریان است، زیرا مواضع آن کاملا مشخص نبود. نکته مهم این است که او نمی کوشد این جریان را بر حق تر از دو گرایش دیگر جلوه دهد. بر عکس، می پذیرد که گرایش محافظه کارانه علما گاه آنان را در مقابل جنبش مشروطه قرار می داده است.

اما جرا مشروطیت قرین موفقیت نگردید؟ انقلاب به چنان سرعتی تحقق یافت که «دربار قاجار، نهاد سلطنت، بوروکراسی، اشرافیت، خوانین، ملاکین، روسای قبایل و عشایر و در یک کلام الیگارشی حاکم، دست نخورده باقی مانده بود.» (ص ۴۵۴) بدینسان ارتجاع داخلی، با رهبری محمدعلی شاه، در انتظار فرصت مناسب برای حمله به مشروطیت بود. علاوه بر این، حکومت استبدادی روسیه، که به تازگی خود را از قید دوما (پارلمان روسیه) آزاد کرده بود نمی خواست یک نظام پارلمانی در کشور مجاورش شکل گیرد. انگلیسی ها نیز حاضر به درگیری با روسیه نبودند، زیرا با فرا رسیدن جنگ جهانی اول، قطب‌بندی های جدیدی در حال شکل گیری بود که در آن روسیه وانگلستان با یکدیگر متحد بودند. مورگان شوستر آمریکایی که در آن زمان در ایران به سر می برد در نامه‌ای نوشت: «به عنوان انسان به جرات می گویم حمله بسیار غم‌انگیز و مشمئزکننده‌ای در جریان است، صحنه خفه ساختن روح ملی مردمی که قرن‌ها در فشار هولناک‌ترین استبدادها و ظلم‌ها به سر برده و به تازگی موفق شده‌اند.» (ص ۵۰۷) زیباکلام می گوید: «علی رغم اعتقاد بنیانی ما مبنی بر این که ریشه همه تحولات در داخل جامعه خودمان نهفته است، لکن در مقطعی که هم اکنون بررسی می کنیم عامل خارجی بسیار دخیل بوده است. به عبارت دیگر، عملکرد قدرت های خارجی در ایران در ناکامی مشروطه سرنوشت ساز بود... حتی می توان ادعا نمود که در تجزیه و تحلیل نهایی، نقش عامل خارجی در ناکامی مشروطه به مراتب بیشتر و سرنوشت سازتر از عامل داخلی بوده.» (زیباکلام، ص ۴۹۹)

کتاب سنت و مدرنیسم، هم به دلیل مقطع تاریخی مورد بحث آن (دوران قاجار و مشروطه) و هم به دلیل ارتباط مباحث آن با درگیری ها و مجادلات کنونی ایران، کتاب مهمی است

کتاب اندیشه

خرد در ضیافت دین

حسن یوسفی اشکوری، تهران: قصیده ۱۳۷۹، ۲۷۲ ص، قیمت ۱۵۰۰ تومان

دموکراسی، آزادی، قانون، لیبرالیسم، سوسیالیزم، امانیسم، کمونیسم، ناسیونالیسم و... از غرب وارد شده و ما بدون آنکه تصمیم گرفته باشیم آنها را دعوت کنیم، به فرهنگ ما وارد شده‌اند. ما ناچاریم در عرصه فرهنگ جایی برای این میهمان های ناخوانده باز کنیم.

کتاب حاضر مجموعه سخنرانی های نویسنده در انجمن اسلامی پزشکان در طی سال های ۷۷ و ۷۶ است که نویسنده این مطالب را به صورت مقالات تنظیم کرده و به چاپ رسانده است و موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده است بیشتر مسایلی است که در چند دهه اخیر درمحافل علمی و مطبوعاتی و رسانه ها مطرح بوده است و مورد تامل و مناقشه قرار گرفته است.

موضوعاتی چون خاتمیت، کمال دینی، حکومت دینی، ایدئولوژی، نقش نهادهای دینی، احیاگری دینی، دموکراسی، آزادی علم و دین، اجتهاد در دین و... از مسایل بنیادین و کلیدی در حوزه اندیشه دینی و به طور عام در حوزه سیاست و جامعه است که در این کتاب اجمالا بررسی شده است.

گفتمان سکوت

پیرامون مسایل عمومی ادبیات داستانی

شارخ تندرو صالح، تهران: شفیعی، ۱۳۷۹، ۴۰۰ ص، قیمت ۲۰۰۰ تومان

کتاب حاضر مجموعه گفت وگوهایی است که نویسنده کتاب در رابطه با ادبیات داستانی بالاخص داستان نویسی پس از انقلاب با معروف ترین داستان نویسان و مترجمان، منتقدان ادبی کشور انجام داده است.

در این مجموعه نویسنده محورهای ذیل را در گفت وگو با منتقدان و مترجمان و داستان نویسان مورد نقد و بررسی قرار داده است. شناخت منظر داستان نویسان معاصر نسبت به ادبیات داستانی پس از انقلاب، تنوع موضوع در ادبیات داستانی در دهه اخیر، نقد ادبیات داستانی و ناکارآمدی آن در ادبیات ما، محدودیت ها، تنگناها و ممنوعیت های داستان نویسی ما، سطح دانش داستانی داستان نویسان بالاخص جوانان داستان نویس در دهه های ۶۰، ۷۰ گسست شناسی نسل های قبل و پس از انقلاب در عرصه داستان نویسی، آینده ادبیات داستانی ایران.

قوانین تجاوز

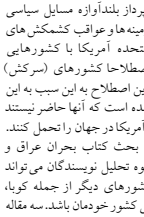

مهار دولت‌های سرکش

نوام‌چامسکی، ادوارد سعید، رمزی کلارک، ترجمه: بهروز محمودی‌بختیاری، محمدعلی دین محمدی، تهران: جان و خرد، ۵۴ ص، ۴۲۰ تومان

در کتاب حاضر سه نظریه‌پرداز بلندآوازه مسایل سیاسی جهان به بررسی زمینه‌ها و عواقب شکمشکن های دولت ایالات متحده آمریکا با کشورهایی پرداخته‌اند که اصطلاحا کشورهای (سرکش) خوانده می شوند این اصطلاح به این سبب به این کشورها اطلاق شده است که آنها حاضر نیستند قدرت یک جانبه آمریکا در جهان را تحمل کنند.

محور اصلی بحث کتاب بحران عراق و آمریکاست اما شیوه تحلیل نویسندگان می تواند قابل تعمیم به کشورهای دیگر از جمله کوبا، سودان، لیبی و حتی کشور خودمان باشد. سه مقاله تشکیل دهنده این کتاب با تحلیل دقیق روابط آمریکا و کشورهای عربی و بررسی سیاست های خارجی آمریکا در قبال کشورهای سرکش می چگونگی ظلم و ستم آمریکا در قالب زیر پا گذاشتن آشکار قوانین جهانی و اعمال تحریم های گوناگون در مورد کشورهای دیگر جهان می پردازد، نویسندگان کتاب با افشای بی پروای اعمال خشونت بار و تجاوزکارانه دولت آمریکا، پرتوهای جدید زوایای تاریک سیاست خارجی کشورشان افکنده‌اند.